

شیعہ در آئینہ کتاب

التنسیخ

جعفری

سید حسن طالقانی

کتاب "التنبیه والرد علی اهل الاهواء والبدع" تألیف ابو الحسین محمد بن احمد بن عبدالرحمان مَلَطی شافعی از قدیمی ترین آثار موجود در دانش فرقه شناسی است. نویسنده کتاب محدّث، مقرئ، شاعر و فقیه بر مذهب شافعی بوده است. وی را کثیر العلم، کثیر التصنیف فی الفقه، جید الشعر و مشهور به وثاقت و اتقان معرفی کرده اند.^۱ قرائت را از ابن مجاهد و ابن انباری اخذ کرده بود و در طبقه نهم قراء قرار می گرفت. وی ساکن عسقلان^۲ بود و در سال ۳۷۷ هـ در همان جا درگذشت.

اگر چه مؤلف را کثیر التصنیف معرفی کرده اند ولی از آثار او غیر از این کتاب چیزی نمی شناسیم. کتاب التنبیه والرد علی اهل الاهواء والبدع نخستین بار به عنایت و ارشاد مستشرق فرانسوی، لویس ماسینیون در آستانه منتشر شد، سپس در سال ۱۳۶۸ هـ توسط محمد زاهد الکوثری بر اساس نسخه ظاهریه دمشق تصحیح و به چاپ رسید. در سال ۱۳۸۸ چاپ دوم این کتاب منتشر شده است.

نسخه موجود تنها بخشی از کتاب اصلی مؤلف است زیرا شروع آن از جزء سوم است و مصنف در همین بخش اشاره کرده که کتاب مشتمل بر چهار جزء است ظاهراً بخش اول و دوم درباره فرق یهود و

۱ - ذهبی، ۳۴۳، ابن جزری، ۶۷؛ ابن عساکر، ۷۱؛ سبکی، ۷۷.
۲ - شهری در شام بین غزه و بیت جبرین معروف به عروس شام که در سال ۵۸۷ تخریب شده است، معجم البلدان ج ۴ ص ۱۲۲.

نصاری بوده است که اکنون موجود نیست.

بخش سوم، همین کتاب موجود است که مشتمل بر معرفی فرقه‌ها و اندکی ردّ بر آنها است، بخش چهارم احتجاج و ردّ بر فرقه‌های گمراه است این بخش نیز در نسخه مطبوع وجود ندارد. کتاب پس از تجلیل از صحابه و بیان عظمت و شأن آنها به بیان اصول اهل سنت می‌پردازد. پس از آن بابی را در ذکر فرق رافضه و اعتقادات آنان باز می‌کند و روافض را به ۱۸ فرقه تقسیم می‌نماید پس از آن به ذکر معتزله و عقاید آنها پرداخته، در ادامه مرجئه و سپس خوارج را در ۱۰ فرقه معرفی می‌کند پس از بیان فرق خوارج بابی را برای بیان متشابهات قرآن باز می‌کند. و به تفسیر آیات متشابه و آیاتی که ظاهراً متناقض‌اند می‌پردازد مؤلف در این قسمت که از صفحه ۵۴ تا ۸۰ کتاب ادامه دارد به شدت تحت تاثیر مقاتل بن سلیمان - مفسر تجسیم گرا - قرار دارد و مکرر به نقل آراء او می‌پردازد. در ادامه با تاکید بر پیروی از جماعت و ترک بدعت به نقل روایاتی در این زمینه پرداخته است.^۱

بعد از آن به هدف تفسیر حدیث هفتاد و سه فرقه به ذکر فرق و عقاید آنها می‌پردازد نویسنده در این بخش تحت تاثیر ابوعاصم خشیش بن اصرم (متوفای ۲۵۳) و کتاب او «الإستقامة فی السنة و الرد علی اهل الالهواء» بوده، بسیاری از تقسیمات را مطابق با طبقه بندی ابوعاصم ذکر کرده است. اطلاعات او درباره جهم بن صفوان نیز عمدتاً به نقل از ابوعاصم است فرق ذکر شده در این بخش عبارتند از زنادقه: ۵ فرقه، جهمیة: ۸ فرقه، قدریه: ۷ فرقه، مرجئه: ۱۲ فرقه، رافضه: ۱۵ فرقه، حروریه (خوارج): ۲۵ فرقه، که در مجموع ۷۲ فرقه را تشکیل می‌دهند.

نویسنده هم در این بخش و هم بخش اول کتاب پس از ذکر عقاید فرقه‌ها، به طور اختصار به نقد آنها پرداخته است روش او روش نقلی است و به اقتضای این که محدث و فقیه شافعی است با کلام رابطه خوبی ندارد و تاویل و قیاس را بدعت می‌شمارد.^۲

البته در بسیاری موارد - مخصوصاً در ردّ بر فرق شیعه - از محدوده نقد خارج شده و به جسارت و هتاکي پرداخته است برای مثال پس از بیان اقوال هشام بن الحکم و ردّ آراء او می‌نویسد:

«واعلموا رحمکم الله أن فی الرافضة اللواط و الابنة و الحمق و الزنا و شرب الخمر و قذف

المؤمنین و المؤمنات و الزور و البهت و کل قاذورة لیس لهم شریعة و لا دین»^۳

و یا پس از بیان آراء اهل قم می‌گوید:

۱ - التنبیه، ۸۰ - ۹۰

۲ - همان، ۸۲

۳ - همان، ۳۲

«مع اشیاء یقبح ذکرها من مذاهبهم ، مذاهب السفلة العمی، أخوة القرده ، بل اخوة

القرده افضل منهم»^۱

در مجموع، این کتاب مطالب مهمی را درباره فرق مختلف اسلامی بیان می‌کند که البته با توجه به معارضاتی که در خود این کتاب و سایر منابع فرقه شناسی وجود دارد بسیاری از آنها قابل اطمینان نیست ولی با این همه کتاب «التنبیه» یکی از منابع اصلی در دانش فرقه شناسی است. زیرا در کنار «مقالات الاسلامیین» - اثر ابوالحسن اشعری - یکی از قدیمی‌ترین منابع موجود در فرقه شناسی اهل سنت است و علاوه بر این حاوی اطلاعاتی درباره بعضی اشخاص یا فرقه‌ها است که در منابع مشابه وجود ندارد. در این نوشتار می‌خواهیم تصویری را که این کتاب به عنوان یکی از منابع مهم و اصیل در فرقه شناسی از شیعه ارائه می‌کند بررسی کنیم و با تحلیل مطالب آن میزان اعتماد بر این گزارشات را به دست آوریم.

مفاهیم و معیارها

۱ - اصطلاحات و القاب به کار رفته برای شیعه

ملطی برای بیان فرق شیعه (به معنای عام آن) بیشتر از واژه روافض، و امامیه استفاده می‌کند و گاهی نیز لفظ شیعه را به کار می‌برد، لقبی که همه فرق شیعه بدان ملقب‌اند اهل ضلال است البته کفار غالیه و ملحدون هم از القابی است که بیشتر فرق شیعه در این کتاب بدان ملقب شده‌اند. از آن جا که در این کتاب نامی از فرقه «اثنی عشریه» یا «امامیه» به معنای خاص آن به میان نیامده، اصطلاح و لقب خاصی هم برای این گروه ذکر نشده است. البته اگر اهل قم را شیعه اثنی عشری بدانیم آنان را با القاب توهین آمیز «سفلة العمی» و «أخوة القرده» یاد کرده است.^۲

۲ - مفهوم شناسی

ظاهراً در این کتاب، شیعه، روافض و امامیه معادل یکدیگر استعمال شده‌اند و هر سه واژه دارای معنایی عام و قابل صدق بر همه فرقه‌های شیعه است. مؤلف کتاب هیچ کدام از این اصطلاحات را تعریف نمی‌کند و تبیین مفهوم آنها را فرو گذاشته است.

۱ - همان، ۳۳

۲ - همان، ۳۳

او امامیه را لقب روافض دانسته است^۱ و از این که رافضه و شیعه را در کنار هم به کار برده^۲ می‌توان چنین استنباط کرد که این دو واژه را معادل یکدیگر می‌داند.

اما درباره خود واژه رافضی و این که معنای واقعی آن چیست و وجه این نام گذاری چه بوده است کلام مستقلی ندارد جز این که، در ذیل فرقه هشامیه می‌گوید:

«و هم الرافضه الذین روی فیهم الخبر عن رسول الله صلی الله علیه [و آله] و سلم أنهم

یرفضون الدین»^۳

اگر این کلام را به همه فرق امامیه تعمیم دهیم می‌توانیم بگوییم رافضه بر اساس این خبر یعنی کسانی که دین را رها نموده‌اند.

۳- ملاک و ممیزه شیعه

نویسنده کتاب هیچ ملاک صریحی برای شیعه و رافضی بودن بیان نکرده است جز این که در بیان اصناف امامیه می‌گوید:

ومنهم صنف قالوا: ان علیاً افضل الناس کلهم و طعنوا علی ابی بکر و عمر و عثمان و

قدموا علیاً فی الخلافة فصار هؤلاء بطعنهم و تقدیمهم رافضه»^۴.

در مورد زبیده نیز می‌گوید:

«ومنهم صنف زعموا أن علیاً أفضل الناس کلهم و یقولون لا نطعن علی ابی بکر و عمر

و یطعنون علی عثمان فصاروا بطعنهم و تقدیمهم علیاً رافضه»^۵.

از این عبارات چنین بر می‌آید که ملاک رفض، طعن بر خلفا و اعتقاد به افضلیت علی علیه السلام است ولی با مروری بر آراء ذکر شده برای اصناف شیعه به این نتیجه می‌رسیم که چنین ملاکی توسط مؤلف مراعات نشده است بنابراین باید ملاک دیگری داشته باشد زیرا:

۱- کسانی که طعن بر خلفا نداشته و حتی نسبت به خلفا تولی داشته‌اند - هم چون معتزله بغداد - نیز

از روافض شمرده شده‌اند^۶. و به گفته مصنف اگر کسی ابوبکر را افضل مردم پس از رسول خدا بداند ولی

۱ - همان، ۱۸

۲ - همان، ۱۶۵

۳ - همان، ۲۴

۴ - همان، ۱۶۴

۵ - همان، ۱۶۴

۶ - همان، ۳۴ و ۳۵

علی علیه السلام را بیشتر دوست بدارد از شیعه و اهل بدعت است.^۱

۲- در اعتقاد بسیاری از گروه‌های غالی که از فرق روافض به شمار آمده‌اند علی علیه السلام مقام خدایی دارد نه افضل مردم پس از رسول خدا.^۲

بنابراین نه طعن بر خلفا ملاک رفض و تشیع است و نه اعتقاد به افضلیت علی علیه السلام پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم.

از مجموعه آنچه مصنف کتاب در بیان فرق روافض بیان کرده است می‌توانیم بگوییم ملاک او برای رافضی بودن نوعی علاقه و محبت نسبت به علی علیه السلام است که منجر به اعتقاد برتری ایشان - در هر درجه‌ای - شود بنابراین همه کسانی که علی علیه السلام را خدا، پیامبر و امام معصوم و مفترض الطاعه و یا افضل مردم پس از رسول اکرم و محبوب ترین خلق بدانند و یا صفاتی ویژه چون علم غیب و مانند آن را به علی علیه السلام نسبت دهند رافضی به شمار می‌آیند به عبارتی وجه مشترک همه گروه‌های رافضه نوعی گرایش به علی بن ابی طالب است.^۳

۴- ملاک تشکیل و انشعاب یک فرقه

نویسنده این کتاب همچون بسیاری از فرقه نویسان به روایتی از رسول اکرم توجه دارد که افتراق امت را به هفتاد و سه فرقه خبر می‌دهد که از آن میان تنها یک گروه فرقه ناجیه هستند.^۴ بیشتر فرقه نگاران تلاش کرده‌اند بر اساس این روایت تعداد فرقه‌ها و انشعابات در امت را به هفتاد و سه برسانند.^۵ ولی معمولاً ملاک مشخصی برای این که گروهی را فرقه نامیده، از بدنه جامعه اسلامی جدا کنیم به دست نمی‌دهند. ملطی نیز در این کتاب ملاک فرقه بودن یک گروه را بیان نکرده است ولی حتی با ملاحظه فرقه‌ها و آراء ذکر شده برای آنها در این کتاب نیز نمی‌توان ملاک مورد نظر او را استخراج نمود و به نظر می‌رسد هدف نویسنده کتاب تنها شمردن نام ۷۲ گروه گمراه است اگر چه واقعاً نتوانیم آنها را فرقه ای منشعب شده از اسلام بدانیم و به همین جهت خود او نیز ملاک مشخصی نداشته است. این ادعا را با مروری بر کتاب می‌توان به اثبات رسانید.

نویسنده در دو جای کتاب به ذکر فرقه‌ها و اصناف آنها پرداخته است.

۱- همان، ۱۶۵

۲- همان، ۱۸ و ۱۹

۳- همان، ۱۸-۳۵ و ۱۵۶-۱۶۵

۴- ۱۳ و ۸۲

۵- نک. بغدادی، ۱۴؛ اسفراینی، ۳۰

در مرتبه نخست هدف او شمردن هفتاد و سه فرقه و تفسیر حدیث «تفرق امتی علی ثلاث و سبعین فرقه» نیست و به همین جهت خود را ملزم به رساندن فرقه‌های اهل ضلال به ۷۲ فرقه نمی‌داند. در این بخش روافض مشتمل بر ۱۸ فرقه معتزله ۲۰ فرقه - بدون اشاره به نام فرقه‌ها - مرجئه و خوارج شامل ۱۰ فرقه ذکر شده‌اند.^۱

بار دیگر به هدف تفسیر حدیث هفتاد و سه فرقه به ذکر نام فرقه‌ها و شرح مذاهب آنها می‌پردازد. ولی این بار تعداد فرقه‌ها و نام آنها با آن چه در بخش نخست گفته است بسیار تفاوت دارد برای مثال در مرتبه اول به معتزله اشاره می‌کند و آنها را ۲۰ فرقه می‌داند و بخشی از عقاید آنان را ذکر می‌کند.^۲ ولی به هنگام شمارش هفتاد و دو فرقه نامی از معتزله به میان نیامده است.

خوارج در اول کتاب ۱۰ فرقه^۳ ولی در قسمت اخیر ۲۵ فرقه شمارش شده‌اند، همچنین روافض در بخش اول ۱۸ فرقه و در بخش اخیر ۱۵ فرقه شمارش شده که نام و عقاید آنها نیز با هم تطبیق ندارد. از مطالب عجیبی که در شمارش ۷۲ فرقه آمده است شمارش ۵ گروه از زنادقه در زمره ۷۲ فرقه است.^۴ زنادقه ای چون مانویه و مزدکیه خارج از امت اسلام‌اند و ارتباطی با اسلام ندارند ولی جزء ۷۲ فرقه امت اسلام ذکر شده‌اند.

توجه به این اختلافات و عدم دقت مصنف در ذکر نامها و عقاید گروه‌ها نشان می‌دهد که نویسنده معیار مشخصی برای شناخت یک فرقه نداشته و اساساً اهتمامی به این امر نداشته است زیرا هدف او تفسیر حدیث هفتاد و سه فرقه و معرفی اهل سنت و جماعت به عنوان فرقه ناجیه بوده است نه بیان دقیق فرقه‌ها و آراء آنان.

نمونه دیگری که نشان دهنده این است که نویسنده ملاک مشخصی برای تعریف یک فرقه ندارد این که گاهی یک مسأله فقهی کوچک را منشأ پیدایش یک فرقه دانسته است. به عنوان مثال در فرق خوارج می‌گوید:

«و منهم فرقة خالفتم فی تزویج الصغار و منهم فرقة خالفتم فی الهدی و القلائد و

استحلوها»^۶

۱ - همان، ۱۸ - ۵۴

۲ - همان، ۳۵ - ۴۳

۳ - همان، ۴۷ - ۵۴

۴ - همان، ۱۷۸ - ۱۸۳

۵ - همان، ۹۱ - ۹۶

۶ - همان، ۱۷۹

یا در بیان اصناف شیعه می‌گوید:

«و منهم صنف یزعمون أن المتعة حلال و التزویج بلا ولی و لا شهود و لا صداق»^۱

ولی در جای دیگر همه اصناف زیدیه را با تمام اختلافات اعتقادی و فقهی یک فرقه دانسته و حتی معتزله بغداد را نیز جزو این فرقه شمرده است.^۲

با توجه به این که نویسنده ملاک دقیقی برای تشخیص فرقه‌ها به کار نگرفته است و از طرفی در شمارش ۷۲ فرقه بیشترین سهم را به خوارج و روافض اختصاص داده و با کوچکترین اختلافی آنها را به فرقه‌های متعدد تقسیم کرده است می‌توانیم نوع نگاه او را به این گروه‌ها به دست آوریم. وجود اختلافات فراوان در بین پیروان یک فکر نشان از سست بودن و بی اعتبار بودن اصل آن اندیشه دارد و نویسنده می‌خواهد با زیاد کردن فرقه‌ها در یک گروه اصل آن را مخدوش نماید.

تصویر شیعه در متن کتاب

۱ - معرفی اجمالی اعتقادات شیعه

از آن جا که نویسنده وجه مشترکی برای فرق روافض قرار نداده است به سختی می‌توان عناوینی را به عنوان اعتقادات شیعه یا روافض معرفی کرد زیرا از فرقه غالی سبائیه که قایل به الوهیت حضرت علی علیه السلام هستند تا معتزله بغداد، همه در مجموع فرق روافض قرار گرفته‌اند و چنانچه پیشتر ذکر شد تنها وجه مشترک این گروه‌ها را می‌توان نوعی علاقه به حضرت علی علیه السلام تلقی نمود که البته خود طیف وسیعی را شامل می‌شود.

بنابراین شناخت عقاید شیعه بدون در نظر گرفتن اختلافات و تفرقه‌های درونی بر اساس اطلاعات این کتاب ممکن نیست به همین دلیل باید به معرفی دسته بندی‌ها و فرقه‌های شیعه در این کتاب پردازیم. البته چنانچه گذشت این کتاب در دو جا به ذکر روافض و اعتقادات آنها پرداخته است یک بار از صفحه ۱۸ - ۳۵ و بار دیگر از ۱۵۶ - ۱۶۵ ولی از آنجائیکه در تقسیم اولی که روافض به ۱۸ فرقه تقسیم شده‌اند با تفصیل بیشتری به بحث پرداخته است اعتقادات فرق شیعه را بر اساس تقسیم اولی بیان می‌کنیم. ملطی در این جا رافضه را به ۱۸ فرقه تقسیم می‌کند که همگی ملقب به امامیه هستند.

از این تعداد ۱۱ فرقه غالی و از اسلام و توحید خارج‌اند^۳ که عبارتند از چهار فرقه از سبائیه که:

۱ - همان، ۱۶۳

۲ - همان، ۳۵

۳ - همان، ۲۴

گروهی علی علیه السلام را خدا می‌دانند، گروهی به زنده بودن ایشان اعتقاد دارند، گروهی به رجعت علی علیه السلام اعتقاد دارند و گروهی قائل به امامت محمد حنفیه و مهدویت او هستند.

عقایدی که علت غلو این گروهها است عبارتند از: الوهیت علی علیه السلام اعتقاد به رجعت، مهدویت، حیات امام و بداء.

فرقه پنجم از روافض غالی قرامطه و دیلم هستند که ظاهراً همان باطنیه بوده تفسیرهای باطنی از عالم دارند.^۱

در ادامه پنج فرقه از حلولیه ذکر شده‌اند در اینجا حلول مفهوم واضحی ندارد و معلوم نیست منظور از حلول و حلولیه چیست در این گروهها کسانی که علی علیه السلام را در نبوت شریک رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌دانند و هم چنین مختاریه قایل به نبوت مختار و سمعانیه قایل به نبوت ابن سمعان جای می‌گیرند.^۲

فرقه یازدهم جارودیه هستند که به اعتقاد مصنف بین غالیه و تناسخیه قرار دارند.

به اعتقاد مصنف همه این فرقی یازده گانه کافر، غالی و از اسلام خارج‌اند.^۳

فرقه دوازدهم از امامیه اصحاب هشام بن الحکم هستند که البته این گروه نیز متهم به الحاد شده‌است مصنف عقاید این گروه را به تفصیل بیان کرده و به شکل گسترده‌ای وارد بحث و جدال در مقابل عقاید آنان شده است.^۴

فرقه سیزدهم اسماعیله است که معتقد به امامت دوازده امام هستند و اعتقادات ذکر شده برای آنها شباهت زیادی به عقاید اثنی عشریه دارد.^۵ از اعتقادات اسماعیلیه اعتقاد به عدل و توحید است.

فرقه چهاردهم اهل قم هستند که در عقاید شبیه اسماعیله‌اند جز این که معتقد به جبر و تشبیه شده‌اند.

فرقه‌های پانزدهم، شانزدهم و هفدهم عبارتند از جعفریه، قطعیه عظمی و قطعیه قصری که شبیه به اسماعیله‌اند.

فرقه هجدهم زیدیه هستند که خود به چهار زیر گروه تقسیم می‌شوند که یکی از آنها معتزله بغداد است.

در میان اصناف روافض نویسنده کتاب به هشام بن الحکم و اصحاب او بیش از دیگران توجه داشته

۱ - همان، ۲۰

۲ - همان، ۲۲ - ۲۳

۳ - همان، ۲۴

۴ - همان، ۲۵ - ۳۲

۵ - همان، ۳۲

است و پس از بیان مفصل اعتقادات هشام به رد آراء او پرداخته و در پایان وعده داده که در جزء چهارم احتجاجات گسترده تر و واضح تری را ارائه خواهد کرد.

هشام بن الحکم از همان قرن دوم هجری مورد توجه موافقان و مخالفان بوده است و از آن جا که هشام در تبیین و دفاع از عقاید شیعه نقش مهمی داشته، بیشتر مخالفان شیعه او و عقایدش را مورد توجه خاص قرار داده و احیاناً با بدگویی‌ها و اتهاماتی او را تضعیف نموده‌اند.

با توجه به این که اعتقاداتی که هشام از آن دفاع می‌کرد معمولاً همان عقایدی است که جریان عمومی تشیع و در نهایت شیعه اثنی عشری بدان معتقد است تبیین دیدگاه ملطی نسبت به عقاید هشام دیدگاه او را نسبت به شیعه امامیه یا جریان اصلی تشیع آشکار می‌کند. ملطی عقاید هشام را چنین بیان می‌کند.

۱- پیامبر در زمان حیات خود بر امامت علی علیه السلام نص نموده است. دلایل نص بر امامت علی علیه السلام عبارتند از قوله علیه السلام «من كنت مولاه فعلي مولاه» و «انت مني بمنزلة هارون من موسى، إلا أنه لا نبي بعدي» و «انا مدينة العلم و علي بابها» و «تقاتل علي تأويل القرآن كما قاتلت علي تنزيه».

۲- علی علیه السلام خلیفه خدا در امت و جانشین رسول خدا است و خلفا پس از او از نسل او هستند.

۳- علی علیه السلام افضل امت و اعلم آنها بود سهو، غفلت، جهل و عجز بر او جایز نیست.

۴- او معصوم بود.

۵- خداوند او را به امامت بر خلق نصب فرموده است.

۶- همه امت از طبقه اول در اثر بیعت با ابوبکر مرتد و کافر شدند.

۷- سنت به نقل این گروه ثابت نمی‌شود.

۸- ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، زبیر و عایشه بدترین امت‌اند آنها را لعن می‌کنند و از آنها تبری

می‌جویند.

۹- به همراه علی تنها چهار نفر بر اسلام باقی ماندند که عبارتند از سلمان، عمار، ابوذر و مقداد.

۱۰- ابوبکر فدک را غصب نمود و سبب بیماری و وفات فاطمه علیها السلام شد.

۱۱- خداوند هیچ حجتی بر خلقش ندارد مگر از ناحیه امامی که خداوند او را به دین خود اختصاص

داده است

مؤلف کتاب پس از بیان این عقاید به رد هشام پرداخته و با استدلال به آیات و روایات مساله نص و نصب و طعن خلفاء و... را رد کرده است.

نکته‌ای که جلب توجه می‌کند این است که نویسنده کتاب پس از ذکر هشامیه و آراءشان و احتجاج

بر آنها، به طعن و بدگویی و هتاکي نسبت به شیعه می‌پردازد و آنان را به اعمال زشت و مخالف شریعت و اخلاق متهم می‌سازد.^۱

گسترده‌گی بحث از آراء هشام و سپس رد آنها و در پایان بدگویی و هتاکي، روشن‌گر دو مطلب است: یکی اهمیت هشام و گروهی که وی به آن منسوب است و دیگری دشمنی و مخالفت جدی نویسنده با این گروه.

گروه دیگری از امامیه که در این کتاب مطرح شده و باید به آن توجه شود اهل قم است؛ اگر چه در هیچ یک از کتاب‌های فرقه شناسی فرقه ای به نام اهل قم معرفی نشده‌اند ولی بر اساس اطلاعات منابع تاریخی می‌دانیم اهل قم که بیشتر از خاندان اشعریون بوده‌اند در اواخر قرن اول به قم هجرت کرده و مذهب آنان امامی اثنی عشری بوده است.

ملطی اعتقادات اهل قم را شبیه به اسماعیلیه می‌داند جز این که اهل قم برخلاف اسماعیلیه قایل به جبر و تشبیه بوده‌اند آرایي که برای اسماعیلیه ذکر شده عبارتند از: تولی و تبری، اعتقاد به امامت داووده امام، کفر مخالفان علی علیه السلام و نشانه‌های ظاهری که جزو اعتقادات نیست مثل تعبد و تهجد، ورع، آثار سجود، بکاء بر سید الشهداء... از خصوصیات دیگر اهل قم مسح پا در وضو و طعن بر سلف است.

نکته قابل توجه این است که در اینجا نیز پس از بیان آراء و عقاید اهل قم ملطی به هتاکي پرداخته و تعبیرات غیر اخلاقی به کار برده است.

توجه به این نکته که نویسنده درباره همه فرق از تعبیر کافر، ملحد، اهل ضلال و... استفاده کرده است ولی تنها در مورد هشامیه و اهل قم بدگویی و هتاکي نموده خصومت او را نسبت به امامیه اثنا عشریه آشکار می‌سازد.

سیر پیدایش شیعه و عقاید آن در طول چهار قرن نخستین

ملطی در این کتاب فرق شیعه را به دید تاریخی نگاه نکرده است وی فقط اصناف روافض را بر می‌شمارد ولی اشاره ای به زمان پیدایش هر گروه و تطور آنها در طول تاریخ ندارد.

البته شکل گیری بعضی از فرقه‌ها را با قرآینی که وجود دارد می‌توان تخمین زد ولی به هر صورت ارتباط فرق مختلف شیعه و سیر تکون اعتقادات شیعه از مطالب این کتاب به دست نمی‌آید.

از فرقه‌هایی که تا حدودی زمان شکل گیری آن معلوم است فرقه غالبه سبائیه است این گروه که اصحاب عبدالله بن سبا (یهودی اهل صنعاء) بودند در زمان حیات علی علیه السلام پدید آمدند و قایل به الوهیت آن

حضرت شدند.^۱

زمان پیدایش و منشأ سایر فرق سبائیه که اعتقاد رجعت، مهدویت و بداء به آنان منسوب است معلوم نیست. گروه دیگری که زمان شکل گیری او معلوم است اصحاب هشام بن الحکم است هشام در قرن دوم زندگی می کرد بنابراین عقاید خاص او را باید از عقاید شیعه در قرن دوم دانست.

از عقایدی که به هشام نسبت داده شده است مساله نص و نصب، عصمت و علم امام است.^۲

تحلیل عوامل داخلی و خارجی پیدایش شیعه و عقاید آن

بر خلاف بیشتر کتاب های فرقه شناسی کتاب "التنبیه" سعی در نشان دادن ریشه های تاریخی و عوامل پیدایش فرقه ها ندارد در خصوص روافض نیز نویسنده نه به زمان پیدایش و شکل گیری این تفکر اشاره کرده است و نه به عوامل آن البته از مجموع کلمات او در فرق روافض چنین برداشت می شود که به عقیده وی فکر رافضه اندیشه ای انحرافی برای نابودی اسلام است از آن جا که نویسنده حساب علی علیه السلام و حسنین و سایر اهل بیت علیهم السلام (مانند محمد حنفیه و زید بن علی) را از جریان فکری رافضه جدا می کند معلوم می شود فکر رافضه ارتباطی با اهل بیت علیهم السلام ندارد. در میان فرق امامیه (روافض) در دو جا به ریشه غیر اسلامی آن اشاره شده است.

یکی در فرقه سبائیه اصحاب عبد بن سبا است که به گفته مؤلف، یهودی و اهل صنعا بوده است.^۳

و دیگری در هشامیه اصحاب هشام بن الحکم، ملطی می گوید هشام ملحد و دهری مسلک بوده و سپس به ثنویه و مانویه گرایش پیدا کرد و در نهایت کارهاً اسلام آورد و قصد او تخریب ارکان اسلام بود و به همین قصد اقوال خود را در تشبیه و امامت منتشر ساخت.^۴

البته نویسنده کتاب با این مطالب به سابقه یهودیت و یا ثنویت دو تن از پیشوایان فرق روافض اشاره کرده است ولی تاثیر پذیری فکر شیعی را از یهودیت و یا ثنویت و ارتباط آنها را نشان نداده است. برای مثال این کتاب از هرگونه تحلیلی درباره اینکه آیا فکر امامت و عصمت و علم غیب امام که هشام ادعا می نمود تحت تاثیر آراء ثنوی و مانوی او بوده و یا صرفاً اختراعی برای ضربه به اسلام بوده است، خالی است.

۱ - همان، ۱۸ و ۱۵۶

۲ - همان، ۲۵

۳ - همان، ۱۵۶

۴ - همان، ۲۴ و ۲۵

داوری و ارزش گذاری نسبت به شیعه و شخصیت‌های آن

چنانچه پیشتر گفتیم ملطی در ابتدای گزارش از فرق روافض همه آنها را اهل ضلال معرفی می‌کند.^۱ سپس اصناف امامیه را بر می‌شمارد که از میان ۱۸ فرقه ۱۱ فرقه آنان از غلات هستند. پس از ذکر این ۱۱ فرقه ملطی می‌گوید:

«واعلم ان هؤلاء الفرق من الامامیه الذین ذکرناهم و نذکرهم ایضاً کفار غالیه قد

خرجوا من التوحید و الاسلام».^۲

با توجه به این سخن انتظار می‌رود ۷ فرقه باقی مانده از روافض به عقیده مصنف، اهل توحید و اسلام باشند ولی می‌بینیم که در فرقه دوازدهم یعنی هشامیه می‌گوید:

«وهم ایضاً ملحدون».^۳

مذاهب اهل قم نیز که به مذاهب السفلة العمی اخوة القردة تعبیر می‌شود نوبت به زیدیه که می‌رسد آنان را «اکثر ضرراً فی الناس» معرفی می‌کند.^۴

اما درباره شخصیت‌های مهم شیعه تنها از یک نفر در این کتاب نام برده شده است و او هشام بن الحکم صحابی امام صادق علیه السلام است که فرقه ای به نام هشامیه به او منسوب شده است ملطی مکرر او را لعن می‌کند و معتقد است هشام به قصد تخریب ارکان اسلام اظهار تشیع و محبت اهل بیت می‌کرده است هیچ کس مانند هشام عیبی را به علی و فرزندان او علیهم السلام نسبت نداده است نویسنده معتقد است هشام برای نابودی اسلام کاری را انجام داد که هیچ کس از دشمنان اسلام انجام نداده است.

رابطه شیعه با ائمه و پیامبر اکرم

بر اساس تصریحات نویسنده در این کتاب ائمه علیهم السلام هیچ ارتباطی با فکر شیعه و روافض نداشتند و از همه این عیوب پاک هستند پیامبر این گروه را به دلیل این که دین را رها می‌کند رافضه خوانده است.^۵ ملطی در ذیل فرقه هشامیه پس از این که به قول هشام در امامت اشاره می‌کند می‌گوید کسی را سراغ ندارم که مانند هشام عیبی را به علی و فرزندانش نسبت داده باشد و می‌گوید:

«والله نحمده قد نزع عن علي و ولده علیهم السلام العیوب و الارجاس و طهرهم تطهیراً»

۱ - همان، ۱۸

۲ - همان، ۲۴

۳ - همان، ۲۴

۴ - همان، ۳۳

۵ - همان، ۳۴

بنابراین نه هشام و نه دیگر روافض عقاید خود را از اهل بیت اخذ نکرده‌اند و ائمه نیز سخنان روافض را تایید نکرده و با آنان ارتباطی نداشته‌اند چنانچه علی علیه السلام سبأئیه را به آتش سوزانید^۱ و عبدالله ابن سبأ را به سباط تبعید نمود.^۲

و فرمود «لیحبنى اقوام حتى یدخلهم حبی النار» و «یهلک فیّ رجلاں محب مفرط و مبغض مفتر» و «یقتل فی آخر الزمان کل علی و ابی علی و کل حسن و ابی حسن و ذلک اذا افرطوا فی حبی کما افرطت النصارى فی عیسی علیه السلام».^۳

هشامیه بیعت ابوبکر و عمر و عثمان را ضلالت می‌دانند در حالی که ظاهر فعل علی علیه السلام رضایت به بیعت ابوبکر، عمر و عثمان بود و پشت سر آنان نماز می‌خواند و عطای آنان را می‌گرفت، در امورشان با آنان مشورت می‌نمود و در کارها مشارکت می‌کرد.^۴

بعضی از روافض درباره علی علیه السلام و فرزندان ایشان ادعای علم غیب دارند در حالی که علی علیه السلام چنین ادعایی نکرده بود و به آن رضایت نداشت.^۵

جایگاه اهل بیت و عقاید آنان نزد مؤلف

ملطی علی علیه السلام و فرزندان ایشان را از هر عیب و آلودگی پاک می‌داند و می‌گوید:

«والله نحمدہ قد نزع عن علی و ولده علیهم السلام العیوب و الأرجاس و طهرهم تطهیراً»^۶.

و ظاهراً عیوب و ارجاس ادعاهای روافض است. به نظر او اهل بیت انسان‌های پاکی هستند که به سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و از همه مهم‌تر به سیره خلفا پایبندند و خود را برتر از خلفا و صحابه نمی‌شمارند.

علی علیه السلام ابوبکر، عثمان و عمر را بهترین امت می‌دانست و خود را «رجل من المسلمین» معرفی می‌نمود.^۷ و حقی برای خود در خلافت نمی‌دید^۸ و به بیعت ابوبکر، و عمر و عثمان راضی بود^۹ والا حق

۱ - همان، ۱۸

۲ - همان، ۱۵۶

۳ - همان، ۱۵۷

۴ - همان، ۳۱

۵ - همان، ۱۶۰

۶ - همان، ۲۴

۷ - همان، ۱۵۸

۸ - همان، ۱۶۰ - ۱۶۴

۹ - همان، ۳۱

خود را طلب می نمود.^۱

حسن و حسین نیز چنین ادعایی نداشتند زیرا پشت سر مروان نماز خواندند و اگر برای خود حقی می دیدند آن را می گرفتند.^۲

در اصول اعتقادی علی علیه السلام قایل به عدل و توحید بوده و معتزله افکار خود را از او اخذ کرده اند.^۳

تعریف از مصنف از غلو و نسبت شیعه با غالیان

مصنف در این کتاب بخش مستقلی را به غلات اختصاص نداده و تعریفی هم از غلو و غالیان ارائه نمی کند البته در حدیثی از پیامبر نقل می کند که امتهای قبل به وسیله غلو در دین هلاک شدند وی در شمارش اولیه از فرق روافض بدون اینکه غلو و غالی را تعریف نماید گروهی را از غلات به شمار می آورد اولین فرقه از فرق روافض فرقه غالیه از سبائیه هستند که قایل به الوهیت علی علیه السلام شدند.^۴

پس از بیان این فرقه سایر فرق سبائیه و رافضه را ذکر می نماید در فرقه یازدهم که جارودیه هستند آنان را بین غالیه و تناسخیه قرار می دهد و معتقد است که آنان صریحاً غلو نمی کنند.^۵

ولی در پایان می گوید همه این یازده فرقه کفار غالیه هستند که از توحید و اسلام خارج اند.^۶

این یازده فرقه و عقاید آنان به اختصار چنین است :

- ۱ - سبائیه قایل به الوهیت حضرت علی علیه السلام.
- ۲ - فرقه دیگر از سبائیه قایل به زنده بودن علی علیه السلام.
- ۳ - فرقه دیگر از سبائیه قایل به رجعت علی علیه السلام قبل از قیامت.
- ۴ - فرقه دیگر از سبائیه قایل به امامت محمد حنفیه و زنده بودن او در کوه رضوی.
- ۵ - قرامطه و دیلم، آراء خاص درباره خلقت و جهان خلقت ائمه و دنیا و علم غیب و قدرت آنان.
- ۶ - اصحاب تناسخ معتقدند ارواح متولد از خدای قدیم است.
- ۷ - فرقه حلولیه معتقدند جبرئیل مبعوث بر علی علیه السلام بود به اشتباه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شد.
- ۸ - فرقه دیگر از حلولیه معتقدند علی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله در نبوت و رسالت شریک هستند.

۱ - همان، ۱۶۰

۲ - همان، ۱۶۰

۳ - همان، ۳۵

۴ - همان، ۱۸

۵ - همان، ۲۳

۶ - همان، ۲۴

۹ - مختاریه قایل به نبوت مختار.

۱۰ - سمعانیه قایل به نبوت ابن سمعان.

۱۱ - جارودیه معتقدند ارواح ائمه و انبیا از خداوند متولد شده.

ملاک غلو در این یازده فرقه به آسانی قابل فهم نیست البته شاید به نظر رسد اعتقاد به ویژگی خاصی برای پیامبر و سایر امامان که غیر عادی و خلاف واقع است معیار غلو شمرده می‌شود ولی با این تعریف مختاریه و سمعانیه نباید داخل در غلات باشند بنابراین باید اختصاص این ملاک به پیامبر و امامان را برداریم و بگوییم اعتقاد به ویژگی خاص و غیر عادی برای هر شخصی موجب غلو است البته اگر نویسنده چنین ملاکی برای غلو در نظر داشته است باید گفت وی این ملاک را برای جدا نمودن غلات در همه جا به کار نگرفته است نمونه واضح آن اینکه فرقه دوازدهم از روافض یعنی هشامیه که بلافاصله پس از این یازده فرقه غالی ذکر شده‌اند: معتقد به نص بر امامت، علم غیب و عصمت امام هستند ولی غالی شمرده نشده‌اند. در شمارش دوم از فرق روافض (صفحه ۱۵۶-۱۶۵) نیز اگر چه بسیاری از فرق مانند سبائیه، منصوریه، جمهوریه و... قایل به صفات فوق بشری برای ائمه هستند آنان را به عنوان غالی ذکر نکرده است. البته در اوایل این بخش قولی را از شعبی نقل می‌کند که گفت:

«لقد غلت هذه الشيعة في علي كما غلت النصارى في عيسى»^۱

و این پس از ذکر قول بیانیه است که معتقدند علی و ائمه علم غیب دارند البته از بیان مؤلف در آغاز کتاب می‌توان استفاده نمود که او منکران خلافت را نیز غالی معرفی می‌کند.^۲

نظر مؤلف در مورد فرقه ناجیه

چنانچه پیشتر گفته شد ملطی در تنظیم این کتاب به حدیث هفتاد و سه فرقه عنایت داشته است و باهدف تفسیر این حدیث به شمارش فرق امت اسلام پرداخته است.

این حدیث یک گروه از هفتاد و سه گروه را اهل نجات معرفی می‌کند که به عقیده مصنف همان اهل سنت و جماعت هستند.

وی در تایید کلام خود روایاتی را از رسول اکرم ﷺ روایت می‌کند که «جماعت» را به عنوان فرقه ناجیه معرفی می‌نماید و مردم را به پیروی از جماعت می‌خواند.

برای نمونه در روایتی که انس بن مالک از حدیث هفتاد و سه فرقه نقل می‌کند از رسول خدا سؤال

۱ - همان، ۱۵۷

۲ - همان، ۱

می‌شود این گروه نجات یافته کدام‌اند و پیامبر می‌فرماید «الجماعه» و در نقل دیگری فرمودند: «ما انا واصحابی علیه الیوم»^۱.

وی اکثریت مسلمانان یا همان جماعت را فرقه ناجیه می‌داند و با تکیه بر روایاتی چون «لاتجتمع امتی علی ضلالة»^۲ و «یدالله علی الجماعه»^۳ و «علیکم بالسواد الأعظم»^۴.

تمسک به آنچه سلف صالح انجام داده‌اند و پیروی از سنت و جماعت را برای رسیدن به رستگاری توصیه می‌کند^۵ وی در آغاز کتاب هدف خود از تطویل و تکرار بعضی مطالب را دفاع از اهل سنت دانسته و معتقد است گروهی بغض اهل سنت را دارند و به بحث با اهل سنت می‌پردازند.

ملطی اصول سنت که علما و فقها بر آن اجماع دارند را چنین گزارش می‌کند:

اصحاب رسول خدا چنین اعتقاد داشتند:

رضا به قضای الهی، تسلیم به امر خدا، صبر بر حکم خدا، گرفتن آنچه خدا به آن امر نموده، نهی از آنچه خدا نهی نمود، اخلاص در عمل برای خدا، ایمان به قدر و این که خیر و شر آن از خداست، ترک مراء و جدال و خصومت در دین، جواز مسح بر خفین، جهاد با اهل قبله، نماز بر میت اهل قبله سنت است، ایمان عبارت است از قول و عمل، و کم و زیاد می‌شود، قرآن کلام خدا است، صبر تحت لوای سلطان لازم است چه عادل باشد و چه جائر، خروج به سیف جایز نیست ولو اینکه حاکمان جائر باشند هیچ یک از اهل توحید را نباید اهل بهشت یا جهنم دانست، کسی از اهل توحید را نباید تکفیر نمود اگر چه مرتکب کبیره باشد، درباره اصحاب پیامبر نباید قضاوت نمود، افضل مردم پس از رسول اکرم ﷺ به ترتیب، ابوبکر، عمر، عثمان و علی رضی الله عنهم اجمعین هستند.^۶

تحلیل نهایی کتاب

بررسی پیش فرضهای اعتقادی مؤلف و اندیشه حاکم بر کتاب

۱ - همان، ۱۳ - ۸۲

۲ - همان، ۱۳

۳ - همان، ۸۳

۴ - همان، ۱۳

۵ - همان، ۴۱

۶ - همان، ۱۵

بدون تردید باید پیش فرض‌های اعتقادی مؤلف را در تنظیم و سامان دهی کتاب مؤثر دانست که البته با مروری بر مطالب کتاب نمونه‌هایی از آن را می‌توان مشاهده نمود. در اینجا چند عقیده که به نظر می‌رسد تاثیر قابل ملاحظه‌ای بر اندیشه و شیوه کار مؤلف داشته است را بررسی می‌کنیم.

الف: دیدگاه مصنف نسبت به پیامبر و ائمه علیهم‌السلام

عقیده مصنف نسبت به پیامبر و ائمه و ویژگی‌های آنان در قضاوتی که او نسبت به عقاید سایر فرق دارد تاثیر روشنی دارد، ویژگی‌های چون عصمت، علم غیب، قدرت تصرف در کائنات و... اموری هستند که بعضی از فرق (روافض) ائمه خود را بدان متصف می‌دانند.

تقریباً همه مسلمانان (به غیر از بعضی از غلات) پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را برترین مخلوقات و والاترین انسان می‌دانند بنابراین اگر کمالی را پیامبر واجد نبود دیگران به طریق اولی فاقد چنین کمالی هستند ملطی درباره علم غیب با استشهاد به آیه ۱۰ سوره انعام ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبُ﴾ می‌گوید کسی که چنین سخنی می‌گوید چگونه می‌تواند علم غیب داشته باشد پس پیامبر به صریح قرآن علم غیب نداشته است. او همچنین با استفاده از آیه ۶۵ سوره نمل ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ و روایاتی چون «مفاتیح الغیب خمس لا يعلمهن الا الله» امکان داشتن علم غیب را از هر شخصی منتفی می‌داند و با این بیان فرقی از روافض که معتقدند علی علیه‌السلام و ائمه عالم به غیب هستند را کاذب و غالی معرفی می‌کند.

او برای اثبات ادعای خود شواهدی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیرمؤمنان علیه‌السلام ارایه کرده که نشان از عدم آگاهی آنان از وقایع دارد مثلاً مردی یهودی از پیامبر سؤال‌هایی پرسید ایشان مدتی ساکت بودند و سپس جواب دادند، بعد فرمودند: من جوابی نداشتم تا این که خدا مرا یاری کرد. ملطی می‌گوید علی علیه‌السلام نیز اگر علم غیب داشت به حکمیت راضی نمی‌شد.^۱

با این بیان نه تنها ائمه، که پیامبر نیز که با وحی در ارتباط است علم غیب و قدرت و توانایی ویژه‌ای ندارد و هر خبری هم که از غیب بیاورد بر او وحی می‌شود بنابراین کسی که پیامبر نیست و باوحی ارتباطی ندارد نمی‌تواند عالم به غیب باشد.

درباره حیات امامان و یا رجعت آنها نیز ملطی معتقد است اگر چنین چیزی ممکن بود برای پیامبر اتفاق می‌افتاد در حالیکه پیامبر از دنیا رفت و درباره بازگشت و زنده شدن مجدد نیز درباره هیچ یک از انبیا

خبری به ما نرسیده است.

ب: دیدگاه مصنف درباره صحابه

به نظر می‌رسد از دیدگاه ملطی، پس از توحید و نبوت مهم‌ترین مساله اعتقاد به عدالت و صداقت صحابه است و وی در جای جای کتابش به تجلیل از صحابه پرداخته و کسانی که با صحابه مخالفتی داشته‌اند را تکفیر و تفسیق نموده است او معتقد است کسی که حتی برای ساعتی خدا را شناخته باشد به خود اجازه طعن بر صحابه را نمی‌دهد و کسی که خود را مسلمان بداند جرأت سب صحابه را ندارد.

امت پس از رحلت رسول خدا حجت بر مردم بوده‌اند^۱ و تکفیر صحابه دلیلی جز کفر و پیروی از هوی ندارد صحابه سبقت در اسلام داشته‌اند و خداوند دین خود را بوسیله آنان یاری نموده است.^۲ آنان اهل بصیرت و چراغ‌های هدایت بوده‌اند در بین صحابه چهار نفر افضل مردم پس از رسول خدا هستند که به ترتیب عبارتند از ابوبکر، عمر، عثمان و علی علیهم‌السلام نویسنده کتاب درباره اختلاف صحابه پس از رسول اکرم نفیاً و اثباتاً ساکت است ولی از مجموع کلمات او و اینکه فعل آنان را حجت می‌شمارد می‌توان استفاده کرد که معتقد بوده اختلافی در بین صحابه و سلف صالح وجود نداشته است همان‌طور که گذشت وی خودداری از قضاوت درباره صحابه را از اصول اهل سنت می‌داند.

ج: معیار اسلام، مرز ایمان و کفر

اسلام عبارت است از شهادت به یگانگی خدا و رسالت حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که بر کافه مردم مبعوث شده و تا هنگام مرگ بر او وحی می‌شد.

ولی ایمان مرتبه‌ای بالاتر از اسلام است ایمان عبارت است از قول به لسان، تصدیق به قلب و عمل به جوارح و کم وز یاد می‌شود، با زیادی قول و عمل ایمان زیاد می‌شود و با نقصان آن کم می‌گردد.^۳

ارتکاب کییره سبب کفر نمی‌شود ولی در ایمان کاستی پدید می‌آورد.

د: دیدگاه مؤلف نسبت به بدعت

مؤلف با ذکر روایات متعدد در باب پرهیز از بدعت سعی دارد هر چه در زمان رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نبوده است را بدعت نشان دهد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بدعت را ضلالت خواندند و از بدعت گذاری نهی نمودند. ملطی می‌گوید اهل بدعت نص تنزیل را رها کردند و به تأویلات فاسد و قیاس روی آوردند.

۱ - همان، ۲۵

۲ - همان، ۱۱

۳ - همان، ۴۴-۴۶، ۱۵۲-۱۵۵

وی اهل اهواء و اهل قدر را از بدعت گزاران می‌داند و معتزله را به دلیل رها کردن تنزیل و پرداختن به تأویلات فاسد، بدعت گزار می‌داند که از اصول اسلام به فروع کفر خارج شدند.

برداشت کلی و کلان نسبت به کتاب

کتاب التنبیه چنانچه از نامش پیداست شامل گزارش و رد بر اهل اهواء و بدعت‌ها است و از آن جا که در تفسیر حدیث هفتاد و سه فرقه تنظیم شده است طبیعی است که سایر فرق، غیر از اهل سنت و جماعت را تکفیر و تفسیق نماید ولی در این میان دیدگاه او نسبت به شیعه و به اصطلاح نویسنده روافض قابل توجه است از این که در آغاز کتاب به بیان فضل صحابه می‌پردازد و لحن گفتار او پس از آن معلوم می‌شود که او با شیعیان برخورد داشته و از آن جا که احترام به صحابه و اعتقاد به افضلیت ابوبکر و عمر و عثمان برای او در حکم اصول دین است از همان آغاز کتاب با این ویژگی روافض - طعن بر صحابه - مقابله می‌کند و در همان صفحات آغازین کتاب آنان را ضالّ، مضلّ و کافر به کتاب و صاحب شریعت معرفی می‌نماید.

اگر چه در این کتاب همه فرق گمراه محسوب می‌شوند ولی تنها گروهی که در آغاز شمارش فرق آن اهل ضلال دانسته شده‌اند روافض است در مجموع شاید بتوان گفت فرومایه ترین فرق نزد مؤلف فرق روافض است و این شاید به دلیل طعن آنان بر صحابه باشد تقسیمات او از فرق روافض و اطلاعاتی که درباره آنان در اختیار می‌گزارد نشان از عدم شناخت دقیق مؤلف از فرق شیعه خصوصاً امامیه اثنی عشریه و حتی اسماعیلیه دارد.

ساختار کتاب به دلیل تکرار مطالب و تقسیم فرق و اختصاص بخشی از کتاب به تفسیر آیات و ذکر احادیث خواننده را دچار سردرگمی می‌کند تفاوت و گاهی تعارض مطالب در تقسیم اول و دوم از فرق تشخیص نظر مؤلف را دشوار می‌سازد این اختلافات در تمام فرق، در تعداد آنها، اسامی و اعتقادات وجود دارد در عین حال مطالب مشترک بین دو تقسیم نیز وجود دارد.

در مواردی تعداد فرقی که به ذکر عقاید آنان پرداخته کمتر از تعدادی است که در آغاز شمارش می‌کند برای نمونه روافض در تقسیم دوم به پانزده فرقه تقسیم می‌شوند ولی از ۱۲ فرقه نام برده می‌شود.

اصطلاح صنف گاهی معادل فرقه و گاهی اخص از آن به معنی زیر فرقه به کار رفته است که نشان از کم دقتی مؤلف دارد.

برای نمونه در تقسیم بندی دوم می‌گوید زنادقه ۵ فرقه اند که عبارتند از: معطله، مزدکیه، عبدکیه، مانویه و روحانیه که فرقه روحانیه خود اصنافی دارد و همه این اصناف یک فرقه هستند در حالیکه جهیمیه که ۸ فرقه‌اند را با لفظ صنف شمارش می‌کند و در حقیقت صنف را معادل فرقه قرار داده است.

مسایلی که کتاب نسبت به فکر شیعه مطرح نموده است

- خواننده کتاب "التنبیه" با مطالبی مواجه می‌شود که فکر شیعه را با مسأله مواجه می‌سازد از جمله:
- روافض، کافراند. دلیل عمده کفر روافض نیز طعن بر صحابه است. علی علیه السلام و فرزندان ایشان علیهم السلام برای خود حقی در خلافت نمی‌دیدند و خلفای ثلاثه را افضل از خود می‌دانستند بنابراین ادعای روافض بر تقدیم علی علیه السلام و طعن بر صحابه مخالف رأی علی و فرزندانش علیهم السلام است.
 - مسأله رجعت و مهدویت که از اعتقادات بعضی از فرق روافض است اعتقاداتی غلو آمیز و ریشه در فرقه غالی سبائیه دارد.
 - هشام بن الحکم به عنوان نظریه پرداز مهم شیعه، مبدع نظریه نص و نصب، عصمت، علم امام و... بوده و هدف او تخریب و ضربه زدن به ارکان اسلام بوده است زیرا وی در اصل ملحد و دهری مسلک بوده و فقط به قصد تخریب دین، اسلام آورده است.
 - شیعیان قایل به نسخ قرآن مُنزَل پس از وفات رسول اکرم هستند و قرآن موجود را موضوع می‌دانند.
- و از آنجا که وی معتقد است تکفیر اهل توحید جایز نیست باید گفت اساساً او روافض را از دایره توحید و اسلام خارج می‌داند.

فهرست منابع

١. ابن جزرى، شمس الدين ابوالحسين محمد بن محمد، *غاية النهاية فى طبقات القراء*، ج ٢، به كوشش برجستراسر، مكتبة الخانجي، مصر، ١٣٥٢.
٢. ابن عساکر، ابوالقاسم على بن الحسن، *تاريخ مدينة دمشق*، ج ٥١، به كوشش على شيرى، دارالفكر، بيروت، ١٤١٨.
٣. اسفراينى، ابوالمظفر، *التبصير فى الدين وتمييز الفرقة الناجية عن الفرق الهالكين*، به كوشش محمد زاهد الكوثرى، مكتبة الأزهرية للتراث، مصر، بى تا.
٤. بغدادى، عبدالقاهر بن طاهر، *الفرق بين الفرق*، به كوشش محمد محيى الدين عبدالحميد، مكتبة محمد على صبيح، مصر، بى تا.
٥. ذهبى، شمس الدين محمد بن احمد، *معرفة القراء الكبار على الطبقات والأعصار*، ج ١، به كوشش بشار عواد و ديگران، مؤسسة الرسالة، بيروت، ١٤٠٤.
٦. ذهبى، شمس الدين محمد بن احمد، *تاريخ الاسلام ووفيات المشاهير والاعلام*، ٣٥٠-٣٨٠، به كوشش دكتور عمر عبدالسلام تدمرى، دارالكتاب العربى، بيروت، ١٤١٣.
٧. حموى، شهاب الدين ياقوت بن عبدالله، *معجم البلدان*، ج ٤، دارصادر و دار بيروت، بيروت، ١٣٧٦.
٨. سبكى، تاج الدين ابى نصر، *طبقات الشافعية الكبرى*، ج ٣، به كوشش عبدالفتاح محمد الحلو، مطبعة عيسى البابى الحلبي، ١٣٨٤.
٩. كحاله، عمر رضا، *معجم المؤلفين*، ج ٨، دار احياء التراث العربى، بيروت، بى تا.
١٠. ملطى، ابوالحسين محمد بن احمد بن عبدالرحمان، *التنبيه والرد على اهل الأهواء والبدع*، به كوشش محمد زاهد الكوثرى، مكتبة المثنى، بغداد، ١٣٨٨.

فهرست

۴	مفاهیم و معیارها.....
۸	تصویر شیعه در متن کتاب.....
۱۱	سیر پیدایش شیعه و عقاید آن در طول چهار قرن نخستین.....
۱۲	تحلیل عوامل داخلی و خارجی پیدایش شیعه و عقاید آن.....
۱۳	داوری و ارزش گذاری نسبت به شیعه و شخصیت های آن.....
۱۳	رابطه شیعه با ائمه و پیامبر اکرم.....
۱۴	جایگاه اهل بیت و عقاید آنان نزد مؤلف.....
۱۵	تعریف از مصنف از غلو و نسبت شیعه با غالیان.....
۱۶	نظر مؤلف در مورد فرقه ناجیه.....
۱۷	تحلیل نهایی کتاب.....
۱۷	بررسی پیش فرضهای اعتقادی مؤلف و اندیشه حاکم بر کتاب.....
۲۱	مسایلی که کتاب نسبت به فکر شیعه مطرح نموده است.....
۲۲	فهرست منابع.....